مقاله پژوهشی

تیپ‌شناسی کهن‌الگویی شخصیت لهراسب، گشتاسپ و اسفندیار در شاهنامهٔ فردوسی براساس نظریهٔ جین شینودا بولن

سحر زارع[۱]، احمد طحان[*۱]، مرتضی جعفری[۲]

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران.

سال نوزدهم، شماره دهم، دی ۱۴۰۵، شماره پی در پی ۱۲۸، صص ۱۲۳-۱۱۱

https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2027.19.8394

نشریه علمی سبک شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: نظریهٔ کهن‌الگوهای جین شینودا بولن، با تکیه بر روان‌شناسی تحلیلی یونگ، ایزدان و ایزدبانوان یونانی را الگوهایی برای توضیح برخی گرایشهای پایدار روانی و رفتاری میداند. هدف این پژوهش، بررسی تطبیقی شخصیت لهراسب، گشتاسپ و اسفندیار در شاهنامهٔ فردوسی و تعیین میزان انطباق رفتارهای تکرارشوندهٔ آنان با کهن‌الگوی زئوس و در مرتبه‌ای فرعی، با آرتمیس و هرمس است. مسئلهٔ اصلی پژوهش آن است که آیا میتوان کشمکش پیوستهٔ پدر و پسر بر سر تاج و تخت را صرفاً رخدادی سیاسی دانست، یا این کشمکش در ساخت شخصیت و الگوی رفتاری این سه چهره نیز بازتولید میشود.

روش پژوهش: پژوهش به شیوهٔ کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی ـ تحلیلی انجام شده است. متن مبنا «نامهٔ باستان» گزارش میرجلال‌الدین کزازی از شاهنامهٔ فردوسی است. برای پرهیز از تطبیق سلیقه‌ای، شش شاخص عملیاتی برای کهن‌الگوی زئوس تعیین شد: میل به فرمانروایی و گسترش قلمرو، پدرسالاری و مطالبه اطاعت، حساسیت به تهدید جانشینی، ابزارگرایی سیاسی، غرور و خودرأیی، و قاطعیت در حفظ قدرت. هر نسبت تیپ‌شناختی فقط هنگامی پذیرفته شد که یک ویژگی در بیش از یک موقعیت روایی تکرار شده باشد.

یافته‌ها: شواهد شاهنامه نشان میدهد که در هر سه شخصیت، بخشی از مؤلفه‌های زئوسی حضور دارد؛ بااین‌حال، گشتاسپ از حیث تداوم قدرت‌طلبی، رقابت با پدر، بهره‌برداری ابزاری از دیگران و هراس از واگذاری قدرت به پسر، بیشترین انطباق را با الگوی زئوس دارد. لهراسب بیشتر وجه پدر ـ شاه و مقاومت در برابر جانشینی را نمایندگی میکند و اسفندیار در غرور، فزون‌خواهی و اصرار بر تاج و تخت با این الگو همپوشانی دارد. در گشتاسپ، استقلال از تأیید پدر و تمرکز پیگیر بر هدف، با احتیاط میتواند هم‌پوشانی فرعی با آرتمیس تلقی شود. در رفتارشناسی اسفندیار نیز تدبیر، تغییر نقش، نیرنگ جنگی و ورود در هیئت بازرگان، شواهد قوی‌تری برای هم‌پوشانی فرعی با هرمس‌اند؛ صرف سفرهای او به‌تنهایی دلیل هرمسی‌بودن نیست.

نتیجه‌گیری: برجسته‌ترین یافتهٔ پژوهش، بازتولید الگوی قدرت در رابطهٔ نسلی لهراسب ـ گشتاسپ ـ اسفندیار است. گشتاسپ که در جوانی علیه اقتدار پدر شورش میکند، پس از رسیدن به پادشاهی همان منطق تأخیر در جانشینی و حفظ تاج و تخت را در برابر اسفندیار تکرار مینماید. ازاین‌رو، زئوسی‌بودن در این مقاله نه یک تشخیص بالینی، بلکه الگویی تفسیری برای توضیح تکرار قدرت‌طلبی، سلطه و بحران جانشینی در روایت شاهنامه است.

تاریخ دریافت: ۲۲ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ داوری: ۲۵ تیر ۱۴۰۵
تاریخ اصلاح: ۱۰ مرداد ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۴ شهریور ۱۴۰۵

کلمات کلیدی:
شاهنامه، لهراسب، گشتاسپ، اسفندیار، کهن‌الگو، جین شینودا بولن، زئوس.

* نویسنده مسئول:
tahanahmad@yahoo.com
(+۹۸ ۲۱)

Nintenth year, Number Ten, Junuary 2027, Continuous Number 128, Pages: 111-123

Journal of the stylistic of Persian poem and prose
(Bahar-e- Adab)
Home page: https://www.bahareadab.com

ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

An Archetypal Typology of the Characters of Lohrasp, Goshtasp, and Esfandiyar in Ferdowsi's Shahnameh Based on Jean Shinoda Bolen's Theory

S. Zare[1], A. Tahan*[1], M. Jafari[2]
1- Department of Persian Language and Literature, Fir.C., Islamic Azad University, Firouzabad, Iran.
2- Department of Persian Language and Literature, Shi.C., Islamic Azad University, Shiraz, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 12 June 2026
Reviewed: 16 July 2026
Revised: 01 August 2026
Accepted: 15 September 2026

KEYWORDS
Shahnameh; Lohrasp; Goshtasp; Esfandiyar; archetype; Jean Shinoda Bolen; Zeus.

*Corresponding Author
✉ *tahanahmad@yahoo.com*
☎ (+98)

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Jean Shinoda Bolen's theory of archetypes, drawing on Jungian analytical psychology, regards Greek gods and goddesses as archetypal patterns that can be employed to explain certain enduring psychological and behavioral tendencies. This study aims to comparatively examine the characters of Lohrasp, Goshtasp, and Esfandiyar in Ferdowsi's Shahnameh and to determine the extent to which their recurrent behaviors correspond to the Zeus archetype and, secondarily, to those of Artemis and Hermes. The central question of the study is whether the persistent conflict between father and son over the throne can be regarded merely as a political event, or whether this conflict is also reproduced in the characterization and behavioral patterns of these three figures.

METHODOLOGY: This study employs a library-based methodology and a descriptive-analytical approach. The primary textual source is Nameh-ye Bastan, Mir Jalal al-Din Kazazi's rendition of Ferdowsi's Shahnameh. To avoid subjective typological matching, six operational indicators were established for the Zeus archetype: the desire to rule and expand territorial authority; patriarchy and the demand for obedience; sensitivity to threats to succession; political instrumentalism; pride and self-will; and decisiveness in maintaining power. A typological correspondence was accepted only when a given characteristic recurred in more than one narrative situation.

FINDINGS: Evidence from the Shahnameh indicates that all three characters display certain components of the Zeus archetype. Nevertheless, Goshtasp shows the strongest correspondence with the Zeus pattern in terms of the persistence of his desire for power, rivalry with his father, instrumental use of others, and fear of relinquishing power to his son. Lohrasp primarily represents the paternal-kingly dimension and resistance to succession, whereas Esfandiyar overlaps with this archetype in his pride, acquisitiveness, and insistence on the throne. In Goshtasp's case, his independence from paternal approval and persistent focus on his objectives may cautiously be regarded as a secondary overlap with the Artemis archetype. In Esfandiyar's behavioral patterns, strategic resourcefulness, role transformation, military deception, and assuming the guise of a merchant provide stronger evidence of a secondary overlap with Hermes; his mere journeys, in themselves, do not constitute sufficient evidence of a Hermetic archetype.

CONCLUSION: The most significant finding of the study is the reproduction of a power-oriented pattern across the successive generations of Lohrasp, Goshtasp, and Esfandiyar. Goshtasp, who rebels against his father's authority in his youth, reproduces the same logic of delaying succession and preserving the throne in his relationship with Esfandiyar after ascending to kingship. Accordingly, the designation of the characters as "Zeus-like" in this study does not constitute a clinical diagnosis; rather, it represents an interpretive framework for explaining the recurrence of power-seeking, domination, and succession crises within the narrative structure of the Shahnameh.

https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2027.19.8394

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
17	2	0

مقدمه

روانشناسی تحلیلی، بویژه از راه مفهوم ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو، امکانهایی برای خوانش ساختارهای تکرارشونده در اسطوره و ادبیات فراهم کرده است. « یکی از تأثیر گذارترین شخصیتها در عرصه روانشناسی کارل گوستاو یونگ[۱] است. او تحولات عمیقی در نوع نگرش به ادمی ایجاد کرده و با نقد نظریات استاد خود زیگموند فروید[۲]، راههای جدیدی را برای شناخت ابعاد مطلوب و مثبت شخصیت آدمی پدیدآورده است»(خلیل پور و دیگران، ۱۴۰۲: ص۷۹). یونگ میان ناخودآگاه فردی و لایه‌ای جمعی تمایز میگذارد و کهن‌الگوها را صورتهای بنیادینی میداند که در روایتها و تصویرهای فرهنگی بشکلهای گوناگون بازمی‌گردند (یونگ، ۱۳۸۶: ص ۶۳ و پالمر، ۱۳۸۵: ص۴۲). «جریانی که مکتب یونگی در روانشناسی بوجود آورد، پس از مرگ وی ادامه یافت و نظریه های متنوعی از سوی شخصیتهای برجسته پدیدآمد و جنبش پسایونگی بعنوان سبک و سیاقی معتبردر عرصه روانشناسی گسترش پیدا کرد»(خلیل پور و دیگران، ۱۴۰۲: ص۷۹). در این چارچوب، شباهت میان الگوهای اساطیری در فرهنگهای مختلف لزوماً به معنای یکسانی تاریخی آنها نیست، بلکه میتواند از منظر روانشناختی بمنزلهٔ تکرار صورتهای نمادین بررسی شود.

جین شینودا بولن[۳]،روان‌پزشک، تحلیلگر روان‌شناسی تحلیلی یونگ و نویسنده آمریکایی است که در حوزه روانشناسی زنان، کهن‌الگوها، اسطوره‌شناسی و معنویت زنانه شهرت دارد؛ او پس از آموزش در روان‌پزشکی، از سال ۱۹۶۷ وارد برنامه آموزش تحلیلی مؤسسه C. G. Jung Institute of San Francisco شد و در سال ۱۹۷۴ صلاحیت حرفه‌ای خود را بعنوان تحلیلگر یونگی دریافت کرد و بعدها استاد بالینی روان‌پزشکی در University of California, San Francisco (UCSF) شد. بولن با بهره‌گیری از مفهوم «کهن‌الگو» در روانشناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ، الگوهای روانی زنان را از طریق شخصیتهای اساطیر یونان صورتبندی کرد و در کتاب مشهور Goddesses in Everywoman: A New Psychology of Women، نخستین‌بار در سال ۱۹۸۴، هفت الگوی کهن‌الگویی را بر اساس آتنا، آرتمیس، هستیا، هرا، دِمِتر، پرسفونه و آفرودیت مطرح کرد؛ از دیدگاه او این ایزدان صرفاً شخصیتهای اسطوره‌ای نیستند، بلکه نمادهایی از الگوهای روانی و شیوه‌های متفاوت تجربه، رفتار و کنش زنان‌اند که میتوانند در موقعیتهای مختلف زندگی فعال شوند(Bolen, 1984, pp. 13–34).در منطق بولن، یک شخصیت لزوماً به یک الگو تقلیل نمی‌یابد؛ الگوهای مختلف میتوانند همزمان یا در موقعیتهای متفاوت فعال شوند. شاهنامه، بویژه در داستان لهراسب، گشتاسپ و اسفندیار، روایتی چندنسلی از قدرت، جانشینی، فرمانبری و طغیان عرضه میکند. گشتاسپ تاج را از پدر میخواهد، در برابر امتناع او راه جدایی پیش میبرد، سرانجام پادشاه میشود و سپس خود در برابر خواست اسفندیار برای تاج و تخت همان سیاست تأخیر و وعده‌های مکرر را به‌کار میگیرد. این تکرار ساختاری، زمینهٔ مناسبی برای خوانش کهن‌الگویی فراهم میکند؛ بااین‌حال چنین خوانشی فقط زمانی معتبرتر است که بجای نسبت‌دادن آزادانهٔ صفات، بر معیارهای روشن و شواهد تکرارشونده متکی باشد.

مسئله و پرسشهای پژوهش

مسئلهٔ این پژوهش، تعیین نسبت میان الگوی قدرت در روایت شاهنامه و مؤلفه‌های کهن‌الگوی زئوس در نظریهٔ بولن است. هدف، صدور حکم روان‌پزشکی دربارهٔ شخصیتهای ادبی نیست؛ زیرا شخصیت حماسی برساختهٔ روایت

---

۱. Carl Gustav Jung

۲. Sigmund Freud

۳. Jean Shinoda Bolen

است و رفتار او تابع منطق داستان، سنت اساطیری و کارکرد هنری نیز هست. بنابراین «تیپ» در این مقاله مفهومی تفسیری و ادبی است و نه تشخیص بالینی.

پرسش نخست آن است که کدام مؤلفه‌های زئوسی در رفتار لهراسب، گشتاسپ و اسفندیار تکرار میشود و شدت این انطباق در کدام شخصیت بیشتر است؟ پرسش دوم آن است که آیا برخی رفتارهای گشتاسپ و اسفندیار را میتوان، بدون تقلیل شخصیت آنان به یک الگو، با آرتمیس و هرمس نیز توضیح داد؟ پرسش سوم به رابطهٔ نسلی مربوط است: آیا بحران جانشینی از لهراسب به گشتاسپ و از گشتاسپ به اسفندیار به صورت یک الگوی روایی تکرار میشود؟

ضرورت و هدف پژوهش

بانوگشسپنامه از جمله آثاری است که در حاشیهٔ سنت حماسی فارسی قرار گرفته، اما از منظر ساختار روایی، پیوندهای بینامتنی و بازنمایی الگوی پهلوانی، ظرفیتهای پژوهشی چشمگیری در خود نهفته دارد. اهمیت این منظومه، بیش از هر چیز، در بازآفرینی یکی از شناخته‌شده‌ترین الگوهای حماسی ادب فارسی در قالب شخصیتی زنانه آشکار میشود؛ زیرا بانوگشسپ، برخلاف بسیاری از زنان حاضر در روایتهای حماسی، صرفاً موضوع روایت یا عنصری در حاشیهٔ کنش قهرمانانه نیست، بلکه خود در جایگاه فاعل کنش، وارد میدان نبرد و ماجراهای حماسی میشود از این رو بانوگشسپنامه را نمیتوان صرفاً اثری متأثر از شاهنامه و در مقام تقلیدی از آن تلقی کرد؛ بلکه باید سازوکارهای انتقال، دگرگونی و بازآفرینی عناصر پیش‌متن را در ساختار آن بررسی کرد. بهره‌گیری از نظریهٔ ترامتنیت ژرار ژنت امکان میدهد که رابطهٔ این دو منظومه نه در سطح شباهتهای لفظی و مضمونی، بلکه در سطحی ساختاری‌تر و روایی‌تر مطالعه شود و مشخص گردد که «بانوگشسپنامه» چگونه با حفظ برخی مؤلفه‌های حماسی «شاهنامه»، آنها را در نظامی تازه از شخصیت‌پردازی، کنش قهرمانانه و سازمان روایت بازآرایی میکند. افزون بر این، تلفیق نظریهٔ ترامتنیت با مؤلفه‌های روایت‌شناسی، از جمله کانونی‌سازی، سرعت روایت و زمان‌پریشی، امکان بررسی دقیق‌تر نحوهٔ تبدیل یک الگوی روایی به الگویی جدید را فراهم می‌آورد.

پیشینهٔ پژوهش

پژوهشهای مربوط به گشتاسپ و اسفندیار غالباً از منظر اسطوره، حماسه، قدرت و تعارض پدر و پسر به موضوع نگریسته‌اند. رحیمی (۱۳۶۹) در «تراژدی قدرت در شاهنامه» مسئلهٔ قدرت را در سرنوشت شخصیتهای حماسی برجسته میکند. اسلامی ندوشن (۱۳۸۷) در بررسی زندگی و مرگ پهلوانان، جاه‌طلبی و موقعیت ممتاز اسفندیار را از عوامل بنیادی کنش او میداند. حمیدیان (۱۳۸۷) نیز در تحلیل شخصیت گشتاسپ بر سیر صعودی و میل مهارنشدنی او به قدرت تأکید دارد. این آثار برای فهم زمینه و منطق روایی شخصیتها اهمیت دارند، اما از دستگاه تیپ‌شناسی بولن استفاده نمیکنند.

از سوی دیگر، عاقل‌زاده و همکاران (۱۳۹۸) تعارض میان‌فردی در داستان لهراسب و گشتاسپ را با تکیه بر نظریات مدیریت تعارض بررسی کرده‌اند. اهمیت این پژوهش در نشان‌دادن قابلیت رابطهٔ پدر و پسر برای تحلیل رفتاری است، اما مسئلهٔ آن با پژوهش حاضر متفاوت است. نوآوری نسبی مقالهٔ حاضر در مقایسهٔ سه نسلِ لهراسب، گشتاسپ و اسفندیار در یک الگوی واحد و در تمرکز بر بازتولید بحران جانشینی است. در مقاله پیش رو از ادعای «نبود هیچ پژوهش پیشین» پرهیز میشود؛ زیرا چنین ادعایی نیازمند جست‌وجوی کتابشناختی جامعتری است.

روش پژوهش و معیارهای تحلیل

پژوهش حاضر کیفی، کتابخانه‌ای و توصیفی ـ تحلیلی است. پیکرهٔ اصلی داده‌ها روایتهای مربوط به لهراسب، گشتاسپ و اسفندیار در «نامهٔ باستان» فردوسی، گزارش میرجلال‌الدین کزازی (۱۳۸۱)، است. در روش کار، نخست از توصیف بولن از زئوس، آرتمیس و هرمس مجموعه‌ای از شاخصهای عملیاتی استخراج شده؛ سپس رفتارهای تکرارشوندهٔ هر شخصیت در چند موقعیت روایی با این شاخصها مقابله گردیدند.در این قسمت، یک کنش منفرد، بویژه اگر حاصل اجبار بیرونی باشد، برای نسبت‌دادن یک الگوی فرعی کافی دانسته نشد. برای نمونه، سفر اسفندیار به فرمان پدر به‌تنهایی شاهد هرمسی‌بودن نیست؛ اما تغییر هویت به بازرگان، بهره‌گیری از تدبیر و نیرنگ و نوآوری جنگی، در کنار یکدیگر، میتوانند هم‌پوشانی قوی‌تری بسازند.در این مقاله «غلبهٔ زئوسی» زمانی پذیرفته میشود که دست‌کم چهار شاخص از شش شاخص زیر در بیش از یک موقعیت روایی آشکار باشد. این معیار عددی صرفاً برای شفافیت روش و مقایسهٔ درون‌متنی بکار میرود و مدعی سنجش روان‌سنجی نیست.

جدول شماره (۱) تعاریف و شاخصهای عملیاتی در روش پژوهش(منبع: نگارندگان)

تعریف در تحلیل روایت	شاخص عملیاتی زئوس
میل به فرمانروایی و قلمرو	کوشش پایدار برای تصاحب، حفظ یا گسترش قدرت و جایگاه شاهانه
پدرسالاری و مطالبه اطاعت	تعریف رابطهٔ خانوادگی در قالب فرمانروا/فرمانبر و انتظار تبعیت
حساسیت به جانشینی	مقاومت در برابر رشد یا جانشینی پسر و تلقی آن به‌عنوان تهدید قدرت
ابزارگرایی سیاسی	بکارگیری دیگران و روابط به‌منزلهٔ وسیله برای رسیدن به هدف قدرت
غرور و خودرأیی	برترانگاری خویش، کم‌اعتنایی به پند و اصرار بر تصمیم شخصی
قاطعیت در حفظ قدرت	واکنش سریع و سخت در برابر تهدید جایگاه یا نظم مطلوب خود

برای آرتمیس سه شاخص فرعیِ استقلال از تأیید دیگران، تمرکز پایدار بر هدف و مقاومت در برابر فشار بازدارنده در نظر گرفته شد. برای هرمس نیز تدبیر و ابتکار، تغییر نقش و هویت، نیرنگ و چابکی ذهنی، پیام‌رسانی/میانجیگری و یاری‌رسانی شاخصهای اصلی‌اند. حضور یک الگوی فرعی به معنای «تیپ کامل» نیست، بلکه فقط از هم‌پوشانی بخشی از رفتارها خبر میدهد.

چارچوب نظری پژوهش

زئوس؛ قلمرو اراده و قدرت

در اساطیر یونانی، زئوس فرمانروای ایزدان و حافظ نظم المپی است؛ اما چهرهٔ او فقط به عدالت و حمایت محدود نمیشود و در روایتهای اساطیری، قدرت، رقابت، تنبیه، نیرنگ و حساسیت به حفظ سلطه نیز از ویژگیهای اوست

(گرانت و هیزل، ۱۳۹۰: ص۵۸). بولن در سطح روانشناختی، زئوس را نمونهٔ مردی میداند که میل دارد قلمرو خود را بسازد، در رأس سلسله‌مراتب قرار گیرد، تصمیم بگیرد و موقعیت خویش را تثبیت کند (بولن، ۱۳۹۸: ص۳۶). بنابراین مهمترین محور این کهن‌الگو در پژوهش حاضر «قدرت و نحوهٔ تنظیم روابط پیرامون آن» است.در اینجا از مثالهای اساطیری نامطمئن یا ناسازگار پرهیز شده است.

آرتمیس؛ استقلال و تمرکز بر هدف

آرتمیس در دستگاه بولن از ایزدبانوان مستقل و هدفمند است. خودبسندگی، تمرکز بر هدف، پایداری و مقاومت در برابر فشارهایی که فرد را از مسیر انتخاب‌شده بازمی‌دارند، از مؤلفه‌های این الگوست (بولن، ۱۳۹۴: ص ۵۹). از آنجا که بولن آرتمیس را در اصل در چارچوب الگوهای زنانه صورت‌بندی میکند، کاربرد آن برای گشتاسپ در این پژوهش با احتیاط انجام میشود. بنابراین اصطلاح دقیق‌تر «همپوشانی رفتاری با مؤلفه‌های آرتمیسی» است، نه «آرتمیسی‌بودن گشتاسپ».

هرمس؛ چابکی ذهن، تغییر نقش و تدبیر

هرمس، پیام‌آور ایزدان، در روایتهای یونانی با سفر، چابکی، هوش، نیرنگ، میانجیگری، تجارت و اختراع پیوند دارد. بولن نیز در تیپ هرمسی بر ذهن سریع، ابتکار، قابلیت عبور از مرزها، ارتباط‌گیری و انعطاف تأکید میکند (بولن، ۱۳۹۸: ص۶۹). در تحلیل اسفندیار، سفر به‌تنهایی معیار تعیین‌کننده نیست؛ زیرا بخش مهمی از سفرهای او به فرمان گشتاسپ انجام میشود. شواهد مهمتر، ابتکار در هفتخان، استفاده از پوشش بازرگان و نیرنگهای هدفمند است(ر.ک کریستین‌سن، ۱۳۶۸: ص۹۹).

تفاوت چهرهٔ شخصیتها در شاهنامه و متون دینی

لهراسب: لهراسب در شاهنامه پادشاهی دین‌دار، خردمند و دادگر معرفی میشود و کی‌خسرو در دفاع از انتخاب او بر نژادگی، دین، خرد و پاکدستی‌اش تأکید میکند(ر.ک رحیمی،۱۳۶۹: ص۸۷). در اوستا نام لهراسب بسیار محدود است و عمدتاً در پیوند با گشتاسپ شناخته میشود؛ متون پهلوی نیز بیشتر نسب، بنای بلخ و برخی امور دینی را گزارش میکنند (پورداوود، ۱۳۱۰: ص ۱۴۹ و آموزگار، ۱۳۹۵: ص۱۱۵). این تفاوت منابع نشان میدهد که برای تیپ‌گذاری باید روایت شاهنامه را محور قرار داد و داده‌های متون دیگر را بی‌واسطه وارد شخصیت فردوسی نکرد.

گشتاسپ: تفاوت میان گشتاسپ متون دینی و گشتاسپ شاهنامه آشکارتر است. در اوستا و متون پهلوی، او پشتیبان دین بهی و شاهی فرهمند است(بهار، ۱۳۸۶: ص۱۱۷). در شاهنامه، در کنار این وجه دینی، قدرت‌طلبی، خودرأیی، حسادت، پیمان‌شکنی و میل به حفظ تاج و تخت برجسته میشود. (بهار، ۱۴۰۴:ص۱۳۶) این دوگانگی را به تفاوت سنتهای روایی نسبت میدهد. بنابراین تحلیل روانشناختی حاضر ناظر به «گشتاسپ شاهنامه» است، نه داوری درباره شخصیت دینی او در کل سنت ایرانی.

اسفندیار: اسفندیار در اوستا و متون پهلوی چهره‌ای پاک‌دین، دلیر، دین‌پناه و قهرمان دارد؛ در شاهنامه نیز شجاعت، دین‌داری و خرد او حفظ شده است، اما در داستان رویارویی با رستم، جاه‌طلبی، غرور، پندناپذیری و اصرار بر تاج و تخت به تراژدی او عمق می‌بخشد (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۷:ص۱۰۳ و کویاجی، ۱۳۷۱: ص۹۶). همین چندسویگی سبب میشود که او را نتوان با یک صفت یا یک کهن‌الگو توضیح داد.

تحلیل داده‌ها

لهراسب و گشتاسپ: آغاز چرخهٔ جانشینی: پس از کناره‌گیری کی‌خسرو، تاج و تخت به لهراسب میرسد. بحران اصلی زمانی پدید می‌آید که گشتاسپ، جوانی بلندپرواز و آگاه به شأن خویش، از پدر پادشاهی میخواهد و لهراسب این درخواست را نمی‌پذیرد. این موقعیت از دیدگاه پژوهش حاضر، نخستین گره روشنِ «قدرت ـ جانشینی» است: پدر جایگاه مستقر را در اختیار دارد و پسر خود را شایستهٔ انتقال قدرت میداند. امتناع لهراسب، هرچند در روایت با استدلال جوانی و بی‌تجربگی پسر همراه است، در سطح ساختاری به تأخیر در جانشینی می‌انجامد.

که تندی نه خوب آید از نامدار　　به گشتاسپ گفت ای پسر گوش دار
(فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۶: ۲۶۱)

تو بشنو، نگر سرپیچی ز داد　　چو اندرز کی‌خسرو آرم به یاد
(همان: ۲۶۱)

لهراسب را نمیتوان به اندازهٔ گشتاسپ «قدرت‌طلب» خواند؛ زیرا او سرانجام تاج را واگذار میکند و در روایت، صفات مثبت و دینی نیز دارد. بااین‌حال دو مؤلفهٔ زئوسی در او برجسته است: جایگاه پدر ـ شاه و مقاومت نخستین در برابر جانشینی پسری که خود خواهان استقلال و ریاست است. به بیان دیگر، انطباق لهراسب با زئوس «جزئی و موقعیتی» است، نه یکسانی کامل شخصیت.

واکنش گشتاسپ به این امتناع، مرحله دوم چرخه را می‌سازد. او نخست از دربار دور میشود و حتی اندیشهٔ رفتن به هند دارد؛ سپس در سیر داستان راه روم را پیش میگیرد. ترک مرکز قدرت به معنای رهاکردن هدف نیست؛ برعکس، او در بیرون از ایران نیز پیوسته به ساختن موقعیت تازه و بالا رفتن در سلسله‌مراتب می‌اندیشد. این استمرار هدف، یکی از دلایلی است که قدرت‌طلبی گشتاسپ را از یک واکنش لحظه‌ای جدا میکند.

بیامد ز پیش پدر روی زرد　　چو گشتاسپ بشنید شد پر ز درد
(فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۶: ۲۴۷)

در روم، گشتاسپ در موقعیتهای مختلف توانایی جسمی، مهارت رزمی و قدرت سیاسی خود را آشکار میکند. انتخاب او از سوی کتایون، کشتن گرگ و اژدها، حضور در میدان چوگان و نقش او در نبردهای قیصر، همگی به افزایش منزلت او می‌انجامد. نکتهٔ مهم برای تیپ‌شناسی زئوسی، صرف پیروزیهای پهلوانی نیست، بلکه نحوهٔ استفاده از این پیروزیها برای افزایش موقعیت است. (حمیدیان، ۱۳۸۷:ص ۶۳) نیز در توصیف گشتاسپ بر سیر صعودی و کنارزدن هر مانعی که راه قدرت را ببندد تأکید دارد.

رفتار او با مهرین و اهرن نمونه‌ای روشن از ابزارگرایی سیاسی است. گشتاسپ ابتدا به آنان در کشتن گرگ و اژدها کمک میکند، اما پس از آنکه موقعیتش در دربار قیصر تثبیت میشود، راز کار را آشکار میکند و آنان را از سرمایه اجتماعیِ حاصل از این پیروزی محروم میسازد. در منطق زئوسی بولن، روابط میتوانند بخشی از شبکهٔ قدرت باشند و افراد گاه در مقام متحد و گاه رقیب دیده شوند. این رفتار، همراه با میل مستمر به استقلال و ریاست، یکی از قوی‌ترین شواهد زئوسی در شخصیت گشتاسپ است.

سرانجام لهراسب با بازگشت گشتاسپ و واگذاری پادشاهی موافقت میکند. از منظر ساختاری، پدر از جایگاه خود کنار میرود؛ اما چرخه پایان نمی‌یابد، زیرا پسرِ معترض پس از رسیدن به تاج، در مقام پدر رفتار مشابهی را در برابر فرزند خود ایجاد میکند. همین نقطه، گشتاسپ را به مرکز تحلیل این پژوهش تبدیل میکند.

گشتاسپ و هم‌پوشانی فرعی با آرتمیس: در نسخهٔ نخست مقاله، استقلال گشتاسپ از پدر، پایداری او در رسیدن به تاج و کمک به دیگران مستقیماً به فعال‌شدن آرتمیس نسبت داده شده بود. این استدلال نیازمند محدودسازی است؛ زیرا بسیاری از این رفتارها را میتوان با زئوس یا منطق حماسی نیز توضیح داد. در نسخهٔ حاضر فقط سه مؤلفه بعنوان همپوشانی آرتمیسی در نظر گرفته میشود: استقلال از تأیید پدر، تمرکز پایدار بر هدف انتخاب‌شده و تحمل دشواری تا رسیدن به استقلال.

گشتاسپ پس از مخالفت لهراسب، هدف خویش را رها نمیکند. او از دربار دور میشود، در روم جایگاهی تازه میسازد و پس از چند مرحله به موقعیتی میرسد که بازگشتش به ایران با مسئلهٔ پادشاهی گره میخورد. این تمرکز بر هدف و نپذیرفتن نقش فرزند مطیع با بخشی از توصیف بولن از آرتمیس هم‌وشانی دارد. با این‌همه، چون قدرت و ریاست در گشتاسپ بسیار پررنگتر از استقلال صرف است، آرتمیس باید الگوی فرعی دانسته شود و نه تیپ غالب.

در این خوانش، ازدواج با کتایون نیز به‌خودی‌خود شاهد آرتمیسی یا زئوسی نیست. اهمیت روایی آن در این است که گشتاسپ در بیرون از قلمرو پدر، شبکه‌ای تازه از پیوند اجتماعی و سیاسی میسازد. بنابراین از نسبت‌دادن هر کنش مثبت یا هر نوع کمک به آرتمیس پرهیز میشود؛ معیار، تکرار سه مؤلفهٔ مشخص یادشده است.

گشتاسپ و اسفندیار: بازتولید الگوی پدر ـ پسر: پس از آنکه گشتاسپ به تاج میرسد، همان مسئله‌ای که رابطهٔ او با لهراسب را بحرانی کرده بود در رابطهٔ او با اسفندیار تکرار میشود. گشتاسپ در نبرد با ارجاسب وعده میدهد که تاج و گاه را به اسفندیار بسپارد، اما پس از رفع خطر از وعدهٔ خود بازمیگردد: «به اسفندیارم دهم تاج و گاه» (فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۶: ص۴۱۲). این خلف وعده یک بار رخ نمیدهد؛ پدر چند بار واگذاری تاج را به انجام مأموریتی تازه مشروط میکند.

این تکرار، مهم‌ترین شاهد برای حساسیت گشتاسپ به جانشینی است. او در جوانی امتناع پدر را تجربه کرده و خود برای تاج از مرکز قدرت فاصله گرفته است، اما پس از استقرار در مقام شاه، تاج را بسادگی به پسر نمیسپارد. بنابراین گشتاسپ نه فقط صفات زئوسی دارد، بلکه مسیر روایی او ساختار «پسر معترض ـ پدر اقتدارگرا» را در خود بازتولید میکند.

پس از سخن‌چینی گرزم، گشتاسپ اسفندیار را به بند می‌کشد. با حملهٔ ارجاسب و گرفتارشدن ایران، ناگزیر به نیروی اسفندیار نیاز پیدا میکند و بار دیگر وعدهٔ تاج میدهد. سپس مأموریت نجات خواهران و فتح رویین‌دژ مطرح میشود و سرانجام شرط رویارویی با رستم پیش می‌آید. این زنجیره نشان میدهد که رابطهٔ پدر و پسر از الگوی ساده محبت/خصومت فراتر است و به مدیریت سیاسی جانشینی مربوط میشود.

گشتاسپ نمونه‌ای است که قدرت برای او از وسیله به هدف تبدیل شده است(ر. ک رحیمی، ۱۳۶۹: ص۹۸). این توصیف با شاخصهای عملیاتی پژوهش حاضر همخوان است: گشتاسپ تاج را محور سازماندهی رابطهٔ خود با پدر، قیصر، متحدان و سرانجام پسر میکند. ازاین‌رو، نسبت زئوسی در او از چند منبع روایی مستقل پشتیبانی میشود و قویتر از دو شخصیت دیگر است.

اسفندیار: زئوس به‌مثابهٔ الگوی فرعیِ قدرت و غرور: اسفندیار از جهاتی با پدر متفاوت است. او قهرمان دینی و جنگاور بزرگی است، بارها مسئولیت مأموریتهای دشوار را می‌پذیرد و در بخشهای بسیاری از روایت خردمند و شجاع جلوه میکند. ازاین‌رو، تقلیل او به قدرت‌طلبی، پیچیدگی تراژیک شخصیت را از میان می‌برد. بااین‌حال، اصرار بر تاج و تخت، غرور، خودرأیی و کم‌اثرشدن پند دیگران در مسیر رفتن به زابل، مؤلفه‌های زئوسی را در او تقویت میکند.

او پیش از رفتن به سیستان از بدیهای پدر در حق خود سخن می‌گوید و حتی به مادر وعده میدهد که پس از دستیابی به پادشاهی، او را بانوی ایران کند. در اینجا تاج نه فقط پاداش پهلوانی، بلکه هدفی هویتی است. کتایون نیز می‌کوشد او را از ادامهٔ راه بازدارد و یادآور میشود که او هم‌اکنون سپاه، گنج و فرمان دارد:

تو داری، بر این بر فزونی مخواه　　مگر گنج و فرمان و رای و سپاه
(فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۶: ۴۸۱)

تو داری دگر لشکر و بوم و بر　　یکی تاج دارد پدر بر پسر
(همان: ۴۸۱)

نکتهٔ تراژیک آن است که اسفندیار با وجود آگاهی از بدعهدیهای پدر، همچنان وارد بازی قدرتی میشود که قواعد آن را گشتاسپ تعیین کرده است. پند کتایون، پشوتن و رستم نیز در نهایت او را از خواست تاج بازنمی‌دارد. «جاه‌طلبی اسفندیار با موقعیت ممتاز او ــ پهلوان، شاهزاده و رویین‌تن ــ پیوند دارد » (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۷: ص۱۲۵) و نیز میتوان جاه‌طلبی او را نقطهٔ ضعف تعیین‌کنندهٔ او دانست(کویاجی،۱۳۷۱: ص۷۰).

غرور اسفندیار در گفت‌وگوهایش با رستم آشکارتر میشود. رستم به او هشدار میدهد که خود را برتر از آسمان نداند و در جای دیگر خودبزرگ‌بینی او را به رخ می‌کشد (فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۶: صص۵۰۱-۵۱۱). این شواهد همراه با پندناپذیری و اصرار بر فرمان پدر، نشان میدهد که بخشی از زئوس در شخصیت او فعال است؛ بااین‌حال، چون اسفندیار هنوز شاه مستقر و پدرسالار نیست، مؤلفه‌های مربوط به ساخت و حفظ قلمرو و کنترل جانشین در او به قوت گشتاسپ نیست.

خشم نیز در رفتار اسفندیار تکرار میشود: در مواجهه با گرگسار، در نبرد سیمرغ، در واکنش به خلف وعدهٔ پدر و در شنیدن تمجید بهمن از رستم. این تکرار میتواند با وجه قاطع و واکنشگر زئوس هم‌پوشانی داشته باشد، اما به‌تنهایی معیار تیپ نیست؛ خشم در منطق پهلوانی نیز کارکرد روایی دارد. ازاین‌رو فقط در کنار دیگر شاخصها معنا می‌یابد.

اسفندیار و هم‌پوشانی فرعی با هرمس: در تحلیل هرمسی اسفندیار باید میان «سفر» و «چابکی ذهنی» تمایز گذاشت. سفرهای او برای گسترش دین، هفتخان و رفتن به سیستان بخش مهمی از روایت است، اما بیشتر آنها با فرمان یا مأموریت پدر آغاز می‌شوند. بنابراین سفر به‌خودی‌خود از منش درونی هرمسی خبر نمیدهد. شواهد معتبرتر در موقعیتهایی دیده میشود که اسفندیار خود شیوهٔ عمل را ابداع میکند.

در خوان سوم، برای کشتن اژدها از گردون چوبین بهره میگیرد؛ در رویارویی با زن جادوگر، از ترفند نواختن تنبور و فریب او استفاده میکند؛ و در فتح رویین‌دژ با مشورت پشوتن در هیئت بازرگان و همراه کاروانی از جنگجویان وارد دژ میشود. تغییر هویت به بازرگان، پنهان‌کردن مقصد واقعی و استفاده از تدبیر بجای نبرد مستقیم، با مؤلفه‌های هرمسی تغییر نقش، هوش، تجارت و نیرنگ همپوشانی قوی دارد.

نجات خواهران نیز میتواند با وجه یاری‌رسان هرمس مقایسه شود، اما در اینجا نیز باید نقش مأموریت پدر و وظیفهٔ خانوادگی را در نظر داشت. بنابراین نتیجهٔ محتاطانه آن است که هرمس در اسفندیار «الگوی فرعیِ تدبیر و تغییر نقش» است، نه اینکه کل شخصیت او هرمسی تلقی شود. این اصلاح، از یکی‌گرفتن هر سفر یا هر فریب با یک تیپ روانشناختی جلوگیری میکند.

مقایسهٔ نهایی سه شخصیت

مقایسهٔ شاخصها نشان میدهد که گشتاسپ تنها شخصیتی است که تقریباً همهٔ مؤلفه‌های عملیاتی زئوس را در

چند مرحله از زندگی روایی خود تکرار میکند. در لهراسب، پدرسالاری و مقاومت در برابر جانشینی پررنگ است، اما ابزارگرایی و فزون‌خواهی قدرت به آن شدت دیده نمیشود. در اسفندیار، غرور، اصرار بر تاج، خودرأیی و واکنش سخت حضور دارد، اما او هنوز در جایگاه شاهِ تثبیت‌شده قرار نگرفته است.

جدول شماره(۲) مقایسه نهایی شاخصها(منبع: نگارندگان)

اسفندیار	گشتاسپ	لهراسب	شاخص
میل پایدار به فرمانروایی	متوسط	پررنگ	پررنگ
پدرسالاری و مطالبه اطاعت	پررنگ	پررنگ	کم/نامرتبط
حساسیت به جانشینی	پررنگ	پررنگ	متوسط؛ در مقام طالب تاج
ابزارگرایی سیاسی	کم	پررنگ	متوسط
غرور و خودرأیی	متوسط	پررنگ	پررنگ
قاطعیت در حفظ/کسب قدرت	متوسط	پررنگ	پررنگ

این جدول حکم روان‌سنجی صادر نمیکند؛ فقط جمع‌بندیِ شواهد تفسیریِ شرح‌داده‌شده در متن است. براساس معیار پژوهش، گشتاسپ بیشترین انطباق را با زئوس دارد. لهراسب و اسفندیار نیز واجد مؤلفه‌های زئوسی‌اند، اما صورت و کارکرد این مؤلفه‌ها متفاوت است. در گشتاسپ، هم‌پوشانی آرتمیسی در استقلال و تمرکز بر هدف دیده میشود و در اسفندیار، هم‌پوشانی هرمسی در تدبیر، نیرنگ و تغییر نقش.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تعیین شاخصهای روشن برای خوانش کهن‌الگویی، رابطهٔ سه شخصیت لهراسب، گشتاسپ و اسفندیار را در شاهنامهٔ فردوسی بررسی کرد. نتیجهٔ نخست آن است که زئوس، بویژه در معنای بولنیِ اراده، قدرت، ریاست و سازماندهی رابطه‌ها پیرامون اقتدار، چارچوب مناسبی برای توضیح بخشی از رفتار این سه شخصیت فراهم می‌آورد؛ اما درجهٔ انطباق آنان یکسان نیست.لهراسب بیش از همه در مقام «پدر ـ شاه» با زئوس هم‌پوشانی دارد. مقاومت آغازین او در برابر واگذاری تاج به گشتاسپ، رابطه را به بحران می‌کشاند، ولی کناره‌گیری نهایی و صفات مثبت او مانع از آن است که به‌سادگی تیپ کامل زئوسی خوانده شود. اسفندیار نیز در جاه‌طلبی، غرور، خودرأیی و اصرار بر تاج، مؤلفه‌های زئوسی دارد؛ بااین‌حال او شاه مستقر نیست و بخش مهمی از کنشهایش در مقام پهلوان و فرزندِ مأمور شکل میگیرد.گشتاسپ روشن‌ترین نمونه است. او در جوانی از امتناع پدر در واگذاری قدرت می‌رنجد و برای استقلال و تاج می‌کوشد؛ پس از رسیدن به پادشاهی، خود در برابر اسفندیار همان تأخیر در جانشینی، وعده‌دادن و مشروط‌کردن انتقال قدرت را تکرار میکند. ازاین‌رو، مهم‌ترین دستاورد مقاله نه صرفاً فهرست‌کردن شباهت صفات، بلکه نشان‌دادن «بازتولید الگوی قدرت از پدر به پسر» است. گشتاسپ علیه الگویی می‌شورد که پس از پیروزی خود در آن مستقر میشود.هم‌پوشانی آرتمیسی در گشتاسپ باید محدود به استقلال

از تأیید پدر، تمرکز بر هدف و پایداری دانسته شود و نمیتوان هر رفتار یاری‌رسان یا هر کامیابی او را به آرتمیس نسبت داد. در اسفندیار نیز هرمس هنگامی معنا پیدا میکند که چند ویژگی با هم جمع می‌شوند: ابتکار در هفتخان، نیرنگ هدفمند، تغییر نقش به بازرگان و استفاده از چابکی ذهنی. سفرهای مأموریتی او به‌تنهایی شاهد کافی نیست.در نهایت، خوانش کهن‌الگویی زمانی برای نقد ادبی سودمند است که جایگزین منطق تاریخی و روایی متن نشود. زئوس، آرتمیس و هرمس در این مقاله ابزارهای تفسیرند، نه برچسبهای قطعی شخصیت. با این قید، نظریهٔ بولن میتواند سازوکاری برای توضیح تکرار قدرت، جانشینی و چندلایگی شخصیتهای حماسی فراهم آورد و زمینهٔ مقایسهٔ منظم‌تر دیگر پدران و پسران شاهنامه را نیز ایجاد کند.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رسالهٔ دورهٔ دکتری رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی مصوّب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروز آباد استخراج شده است. دکتراحمد طحان راهنمایی رساله را بر عهده داشته‌اند و طراح اصلی این مقاله و نویسندهٔ مسئول بوده‌اند. دکتر مرتضی جعفری بعنوان مشاور و دانشجوسحر زارع، پژوهشگران این مقاله در گردآوری و تنظیم متن نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت تمامی پژوهشگران میباشد.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروز آباد و مسئولین فرهیختهٔ نشریهٔ وزین سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی(بهار ادب) اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریهٔ داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیهٔ قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلّف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش بعهدهٔ نویسندهٔ مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

Āmūzgār, Zhāleh (2016). Yādegār-e Zarīrān [The Testament of Zarir]. Tehran: Moʿin, p. 115.

Eslāmī Nodūshan, Mohammad-Ali (2008). Zendegi va Marg-e Pahlevānān dar Shāhnāmeh [The Life and Death of Heroes in the Shāhnāmeh]. Tehran: Āsār, pp. 103–125.

Bahār, Mehrdād (2007). Pazhūheshi dar Asātir-e Irān [A Study of Iranian Mythology]. 6th ed. Tehran: Āgāh, p. 117.

Bahār, Mehrdād (2025). Bundahišn. 12th ed. Tehran: Tūs, p. 136.

Bolen, Jean Shinoda (2015). Ravān-shenāsi-ye Mardān [The Psychology of Men]. Translated by Maliheh Vafā. Tehran: Dānjeh, p. 59.

Bolen, Jean Shinoda (2019). Anvāʿ-e Mardān [Gods in Everyman: Archetypes That Shape Men’s Lives]. Translated by Farshid Qahremān. 4th ed. Tehran: Bonyād-e Farhang va Zendegi, pp. 36–69.

Palmer, Michael (2006). Freud, Jung va Din [Freud, Jung and Religion]. Translated by Samar Dehqān-pūr and Gholām-Rezā Mahmūdi. Tehran: Roshd, p. 42.

Purdāvūd, Ebrāhim (1931). Yashts. 2nd ed. Bombay, p. 149.

Hamidiān, Saeed (2008). Darāmadi bar Andisheh va Honar-e Ferdowsi [An Introduction to Ferdowsi's Thought and Art]. Tehran: Nāhid, p. 63.

Khalilpour, Gholām-Hossein, et al. (2023). "Analysis of Male Characters in Houshang Golshiri's Novel Shāzdeh Ehtejāb Based on Jean Shinoda Bolen's Archetypal Views." Scientific Journal of Stylistics of Persian Verse and Prose (Bahār-e Adab), Vol. 16, No. 91, pp. 77–93.

Rahimi, Mostafā (1990). Trāžedi-ye Qodrat dar Shāhnāmeh [The Tragedy of Power in the Shāhnāmeh]. Tehran: Niloufar, pp. 87–98.

Ferdowsi, Abū al-Qāsem (2002). Nāmeh-ye Bāstān: Gozāresh va Virāyesh-e Shāhnāmeh [The Ancient Letter: An Account and Edition of the Shāhnāmeh]. Edited and annotated by Mir Jalāl al-Din Kazāzi. Tehran: SAMT.

Christensen, Arthur (1989). Keyāniyān [The Kayanids]. Translated by Zabihollah Safā. 5th ed. Tehran: Elmi va Farhangi, p. 99.

Koyaji, Jahāngir (1992). Pazhūheshhāyi dar Shāhnāmeh [Studies in the Shāhnāmeh]. Translated by Jalil Dowlatkhāh. Isfahan: Zendeh-Rud, pp. 70–96.

Grant, Michael, and John Hazel (2011). Farhang-e Asātir-e Kelāsik [The Dictionary of Classical Mythology]. 2nd ed. Tehran: Māhi, p. 58.

Jung, Carl Gustav (2007). Ravān-shenāsi va Din [Psychology and Religion]. Translated by Fouad Rouhani. 4th ed. Tehran: Elmi va Farhangi, p. 63.

فهرست منابع فارسی

آموزگار، ژاله (۱۳۹۵). یادگار زریران. تهران: معین، ص۱۱۵.

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۷). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تهران: آثار، صص۱۰۳-۱۲۵.

بهار، مهرداد (۱۳۸۶). پژوهشی در اساطیر ایران. چاپ ششم. تهران: آگاه، ص۱۱۷.

_____ (۱۴۰۴). بندهش. چاپ دوازدهم. تهران: توس، ص۱۳۶.

بولن، جین شینودا (۱۳۹۴). روان‌شناسی مردان. ترجمهٔ ملیحه وفا. تهران: دانژه، ص۵۹.

_____ (۱۳۹۸). انواع مردان. ترجمهٔ فرشید قهرمان. چاپ چهارم. تهران: بنیاد فرهنگ و زندگی، صص۳۶-۶۹.

پالمر، مایکل (۱۳۸۵). فروید، یونگ و دین. ترجمهٔ سمر دهقان‌پور و غلامرضا محمودی. تهران: رشد، ص۴۲.

پورداوود، ابراهیم (۱۳۱۰). یشتها. چاپ دوم. بمبئی، ص۱۴۹.

حمیدیان، سعید (۱۳۸۷). درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: ناهید، ص۶۳.

خلیل‌پور. غلامحسین و دیگران(۱۴۰۲). « تحلیل شخصیت مردان در رمان شازده احتجاب از هوشنگ گلشیری بر اساس آرای کهن الگویی جین شینودا بولن». نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی(بهار ادب). دوره ۱۶. پیاپی۹۱. صص ۷۷-۹۳.

رحیمی، مصطفی (۱۳۶۹). تراژدی قدرت در شاهنامه. تهران: نیلوفر، صص۸۷-۹۸.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۱). نامهٔ باستان: گزارش و ویرایش شاهنامه. گزارش میرجلال‌الدین کزازی. تهران: سمت.

کریستین‌سن، آرتور (۱۳۶۸). کیانیان. ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا. چاپ پنجم. تهران: علمی و فرهنگی، ص۹۹.
کویاجی، جهانگیر (۱۳۷۱). پژوهشهایی در شاهنامه. ترجمهٔ جلیل دولتخواه. اصفهان: زنده‌رود، صص۹۶-۷۰.
گرانت، مایکل و جان هیزل (۱۳۹۰). فرهنگ اساطیر کلاسیک. چاپ دوم. تهران: ماهی، ص۵۸.
یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۶). روان‌شناسی و دین. ترجمهٔ فؤاد روحانی. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی، ص۶۳.

منابع لاتین

Bolen, Jean Shinoda. (1984). Goddesses in Everywoman: A New Psychology of Women. San Francisco: Harper & Row.pp13-34.

معرفی نویسندگان

سحر زارع: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران.
(Email: *saharzare2259@iau.ac.ir*)
(ORCID: 0009-0005-2979-8807)

احمد طحان: گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران.
(Email: *ahmad.tahan@iau.ac.ir* (نویسنده مسئول)
(ORCID: 0000-0002-3112-0190)

مرتضی جعفری: گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران.
(Email: *jafari_m@iaushiraz.ac.ir*)
(ORCID: 0000-0002-2357-8142)

COPYRIGHTS
©2021 The author(s). This is an poen access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Sahar Zare: PhD student in the Department of Persian Language and Literature, Fir.C., Islamic Azad University, Firouzabad, Iran.
(Email: *saharzare2259@iau.ac.ir*)
(ORCID: 0009-0005-2979-8807)

Ahmad Tahan: Department of Persian Language and Literature, Fir.C., Islamic Azad University, Firuzabad, Iran.
(Email: *ahmad.tahan@iau.ac.ir* : Responsible author)
(ORCID: 0000-0002-3112-0190)

Morteza Jafari: Department of Persian Language and Literature, Shi.C., slamic Azad University, Shiraz, Iran.
(Email: *jafari_m@iaushiraz.ac.ir*)
(ORCID: 0000-0002-2357-8142)